

اخبار الاحیاء فی اسرار الابرار

عبدالحق محدث دہلوی

تصحیح و توضیح
علیم اشرف خان



انجمن آثار و مفاخر ہندی

۱۳۸۳

نجیب‌الدین را در آن حدود گذری افتاد، چون زیر آن درخت آمد در دل او گذشت که در این موضع بروم، مگر نشانی از والده بیابم. همچنان کرد، استخوانی چند یافت از جنس استخوان آدمی، با خود گفت: باشد که این استخوان‌های والده ما بود. شیری یا ددی هلاک کرده باشد. آن استخوانها جمع کرد و در خریطه انداخت و به خدمت شیخ فریدالدین آورد و قصه بازگفت. شیخ فرمود که آن خریطه پیش من بیار. بیاورد و بیفشاند، یک استخوان^۱ از آن استخوانها هم پیدا نشد.

بی بی زلیخا - رحمة الله علیها^۲ -

والده شیخ نظام‌الدین اولیاست. می فرمود که والده مرا با خدای - تعالی - آشنایی بود،^۳ اگر او را کاری پیش آمدی تمام آن کار، خود در خواب بدیدی و اختیار به^۴ دست او می دادند و هر حاجتی که مرا باشد پیش^۵ خاک والده خود عرضه دارم. غالب آن باشد که هم در هفته کفایت شود و کم باشد که تا ماهی به کفایت برسد و می فرمودند:^۶ اگر والده مرا حاجتی بودی پانصد بار صلوات گفתי و دامن مبارک خود پیش داشتی و حاجت خواستی. همچنان شدی که خواستی، می فرمود: والده مرا چنان معهود بود، روزی که در خانه ما غله نبود، مرا گفته^۷ که امروز ما مهمان خداییم. من در ذوق این سخن بودم قضا را مردی^۸ یک تنگه را غله در خانه ما آورد، چندروز متواتر از آن نان می کردیم. من تنگ آمدم که والده مرا کی خواهد گفت که امروز ما^۹ مهمان خداییم تا آن غله تمام شد. والده مرا گفت: امروز ما مهمان خداییم یک ذوقی و راحتی در من پیدا شد که آن را وصف نتوان کرد.

نقل است که در آن ایام که سلطان قطب‌الدین بن سلطان علاء‌الدین خلجی

۱. از س: استخوان.

۲. ه: بوده.

۳. ه: مرا پیش آید پیش.

۴. س، ه: گفתי.

۵. از س: ما.

۶. س: رحمة الله علیها ندارد.

۷. ه: بر.

۸. س، ه: نرسد و می فرمود.

۹. ه: یک مردی.

خواست که با شیخ نظام‌الدین اولیا منازعت کند و سبب منازعت آن بود که سلطان قطب‌الدین، مسجد جامع در قلعه سیری عمارت می کرد.^۱ در اول جمعه همه مشایخ و علما را طلب کرد که در این جمعه نماز در این مسجد بگزارند.^۲ شیخ نظام‌الدین جواب فرستاد که ما مسجد نزدیک داریم و این حق است که همین جا خواهیم کرد و در مسجد سیری نرفت. سبب دیگر آن که در غره هر ماهی حکم بود که تمامی ائمه و مشایخ و صدور و اکابر به^۳ تهنیت ماه نوبه خدمت پادشاه می رفتند و شیخ نظام‌الدین نمی رفت، فاما اقبال خادم می رفت. حاسدان این معنی را^۴ به پادشاه رسانیدند منشأ عداوت ساخته بودند. سلطان قطب‌الدین را غرور پادشاهی در کار آمد و گفت: اگر در غره ماه آینده نیاید او را بیاریم. چنانکه دانیم! این خبر به شیخ رسید، هیچ نگفت و به زیارت والده خود رفت. گفت:^۵ این پادشاه در خاطر، ایدای من دارد، اگر تا^۶ غره ماه آینده که با خود ایدای من راست گرفته است کار او به کفایت نرسد، من به زیارت شما نیایم.^۷ از راه ناز و نیاز که با والده خود داشت، این معنی را به خدمت او گذرانید و در خانه آمد. به قضای الهی غره ماه آینده بلایی بر جان بداندیش آمد و خسرو خان پرادن^۸ که یکی از مقربان سلطان قطب‌الدین بود او را بکشت و از بالای^۹ قصر بیرون انداخت، چنانچه مشهور است. نقل است که می فرمودند: غره ماه^{۱۰} جمادی الآخر روز نقل والده من بود.^{۱۱} شب آن ماه نو،^{۱۲} چون ماه نو دیده شد سر در قدم ایشان نهادم و تهنیت ماه بر وفق معهود به جای آوردم. در آن حال بر زبان مبارک ایشان رفت که غره ماه آینده سر بر قدم که خواهی نهاد؟ دریافتم که نقل ایشان نزدیک رسیده است. حال من متغیر شد.^{۱۳} آگریه

۱. س: کرد.

۲. ه: برای.

۳. س، ه: و گفت.

۴. ه: نیایم.

۵. س: بالا.

۶. ه: بود ندارد.

۷. ه: شده.

۸. س: بگذارید.

۹. ه: را ندارد.

۱۰. از س و ه: اگر تا.

۱۱. س: خان و برادران.

۱۲. س: می فرمودند که غره در.

۱۳. ه: نو ندارد.

دامن^۱ گرفت. گفتم: ای مخدومه! من غریب^۲ بیچاره را به که می سپاری؟ فرمود که جواب این بامداد خواهم داد. فرمود: شب در خانه شیخ نجیب الدین متوکل بباش. به حکم فرمان^۳ ایشان آنجا رفتم و آخر شب قریب صبح جاریه آمد که مخدومه شما را می طلبد. چون رسیدم گفتم: دوش سخنی پرسیده ای جواب آن وعده کرده بودم اکنون بگویم. فرمود: دست راست کدام است؟ بگرفت و گفت خداوند! این^۴ به تو می سپارم. این گفت و جان به حق تسلیم کرد. روضه او متصل به روضه شیخ نجیب الدین متوکل است و خانه ایشان هم در^۵ آنجا بود و بی بی نور که عورات^۶ آنجا به زیارت می روند، اگر وجود می دارد،^۷ عقب مقبره او خفته است، رحمة الله^۸ علیهما.

بی بی اولیا - رحمة الله علیها^۹ -

از صالحات وقت خود بود. گویند^{۱۰} که وی در خلوت اربعین چهل قرنفل با خود بردی و در حجره را در بستی. ^{۱۱} روز چهلم که از خلوت برآمدی چند قرنفل^{۱۲} به کار بردی^{۱۳} و باقی افتاده بودی. گویند^{۱۴}: سلطان محمد تغلق را به وی اعتقاد^{۱۵} عظیم بود. - والله عالم... قبر او بیرون قلعه علایی است و اولاد او^{۱۶} الآن بسیارند که ایشان را هم به نام او دانند. شیخ احمد مردی بود از اولاد او، مردی پخته و^{۱۷} کار کرده و بسیاری از مشایخ را دریافته^{۱۸} بود، رحمة الله تعالی علیهما.

۱. س: در من.
۲. ه: فریب.
۳. س: فرمان ندارد.
۴. س: این را.
۵. ه: در ندارد.
۶. س: عورات همه.
۷. س، ه: وجودی دارد.
۸. س: الله تعالی.
۹. س: رحمة الله علیها ندارد.
۱۰. ه: نه بستنی.
۱۱. ه: بودی.
۱۲. س، ه: قلنفر.
۱۳. س: گویند که.
۱۴. ه: اولادا.
۱۵. س: اعتقادی.
۱۶. س، ه: و ندارد.
۱۷. س: و مشقتها بسیار کرده بود.
۱۸. س: این عنوان ندارد.

تکمله

بیان اجداد حضرت شیخ محدث - رحمة الله علیه - مصنف کتاب هذا^۱

در ذکر مجملی از احوال بعضی اسلاف کاتب حروف - رحمة الله تعالی علیهم^۲ - و تفصیل احوال والد ماجد - قدس الله سره العزیز - جد بزرگ^۳ ما، آقا محمد ترک بخاری، از بخارا در زمان عظمت نشان سلطان محمد علاء الدین خلجی به دهلی تشریف آورده و چون در آنجا قبیله دار و سر قوم خود بوده است، جماعه کثیر از اتراک که پیوند قرابت و رابطه بیعت^۴ و خدمت به وی داشتند، نیز از وطن اصلی انتقال نموده، در ملازمت او در این دیار رسیده اند. به نظر عنایت و تربیت آن سلطان عالی رتبت درآمده به اقصی مراتب شوکت و عظمت رسیده. از برای تسخیر ممالک گجرات و فتح بنادر آن، با جماعه ای از امرای عالی شأن متعین شد. بعد از امضا و انصرام آن^۵ مهم به حکم سلطانی^۶ همان جا مخیم اقامت ساخت. روزی او را با یکی از امرای دیگر که در آن مهم با وی مساهمت و مصاحبت داشتند، در بعضی

۱. س: این عنوان ندارد.
۲. س: علیهم اجمعین.
۳. ه: بزرگوار.
۴. س، ه: تبعیت.
۵. س: این.
۶. ه: سلطان.